

ساختار علوم حدیث با نگاهی جدید

حیدر مسجدی*

چکیده

از آن جا که حدیث شریف در منظومه معارف اسلامی، جایگاه والایی دارد، علوم و پژوهش‌های فراوانی درباره آن به وجود آمده است. برخی از این علوم، مسائل مربوط به ناحیه صدور حدیث را دربرمی‌گیرند، بعضی دیگر درباره مسائل مربوط به چگونگی فهم احادیث و عبارات به‌کاررفته در آن‌ها، بحث می‌کنند و قسم دیگر این علوم، مباحث مربوط به مرحله عمل به حدیث را مطرح می‌کنند. در این میان، قسم چهارمی نیز وجود دارد که مباحث آن بدون اختصاص به یک قسم خاص از اقسام گذشته، دربردارنده مسائل مختلفی است که با سه قسم مذکور ارتباط دارد. از این رو ضروری است که نوع انسجام و ارتباط این علوم با یکدیگر بیان شود، تا از سویی جایگاه هر یک از آن‌ها در منظومه علوم حدیث مشخص شده و از سوی دیگر اهمیتی که آن علم در این منظومه دارد، آشکار گردد. این همان چیزی است که از آن به «ساختار» یا «هندسه» علوم حدیث تعبیر می‌شود. در این حوزه، ساختارهای گوناگونی ارائه شده است که ما در این نوشتار تلاش کردیم برخی از این ساختارها را بررسی و سپس نکاتی را درباره هر یک از آن‌ها بیان کرده و در نهایت، ساختاری منسجم و هم‌آهنگ با مبانی محدثان جلیل‌القدر شیعه در حدیث، ارائه کنیم. **کلیدواژه‌ها:** ساختار حدیث، ساختار علوم حدیث، هندسه حدیث.

* پژوهش‌گر پژوهشکده علوم و معارف دارالحدیث و مدرس مرکز آموزش تخصصی علوم حدیث.

حدیث شریف در میان تمامی مذاهب اسلامی، از جایگاه والایی برخوردار است، زیرا در استنباط معارف گوناگون اسلامی، نقش به‌سزایی دارد و حتی خود، یکی از منابع اصلی معارف اسلامی است. از این رو، همواره و در طول قرون مختلف، مورد اهتمام علما و محدثان بوده است. افزون بر این، گسترده‌گی دامنه حدیث از سویی و نقش مؤثر آن در تعیین تکلیف اعتقادی و رفتاری فرد مسلمان در قضایای متعدد از سوی دیگر، باعث شده است فقها و دیگر علمای اسلام، در عرصه‌های گوناگون، از این چشمه زلال جرعه‌ها بنوشند و بهره‌ها بگیرند. هم‌چنین برای این‌که استنباط‌ها از مسیر علمی صحیح و مورد قبول خارج نشود و در چارچوبی علمی و عقلایی باشد، باید از لحاظ صدور و دلالت، در چارچوب و ضوابط مشخصی باشد. از این رو، محدثان به تعیین این ضوابط پرداخته و با استفاده از آن‌ها احادیث را بررسی کردند، و از این ره‌گذر، اولین جوانه‌های علوم حدیث پدید آمد.

با توجه به تعدد و فراوانی این علوم، ضرورت ارائه و بیان ساختار کلی علوم حدیث، آشکار می‌شود؛ ساختاری که از سویی، جایگاه هر یک از این علوم در این منظومه را نشان می‌دهد و از سوی دیگر، میزان تأثیر آن علم بر دیگر علوم حدیث را مشخص می‌کند؛ در نتیجه علوم اصلی از فرعی بازشناخته شده، هر علم، جایگاه مناسب خود را پیدا کرده و حدود و شاخصه‌های آن برای محققان روشن می‌شود.

شایسته است، پیش از بیان ساختار علوم حدیث، علوم و فنون گوناگون مربوط به حدیث را به همراه توضیحی مختصر درباره هر یک از آن‌ها از نظر بگذرانیم، تا ساختاری که برای این علوم ارائه خواهد شد، به خوبی روشن شده و نقاط ضعف و قوت آن معلوم گردد.

علوم حدیث عبارت‌اند از:

۱. **فقه‌الحدیث:** در مواجهه با یک متن معین، ممکن است در تعیین دقیق مقصود آن متن، اختلاف نظر به وجود بیاید؛ از این رو باید ضوابط و مقرراتی علمی برای تعیین دقیق مقصود متن، تدوین کرد. فقه‌الحدیث، علمی است که روش صحیح فهم حدیث و مراحل رسیدن به فهم صحیح را بیان می‌کند. هم‌چنین به بررسی اموری که مانع از فهم صحیح حدیث می‌شود، می‌پردازد. به عبارت دیگر، وظیفه فقه‌الحدیث،

بیان روش صحیح فهم حدیث و نیز تبیین موانعی است که در راه فهم صحیح حدیث وجود دارند، تا خواننده حدیث این موانع را شناخته و از آن‌ها احتراز کند.

تاریخ این علم به دوره صحابه و تابعین می‌رسد.^۱ البته طبیعی است که این علم در قرون گذشته تا به این حد روش مند و منسجم، نبوده است؛ اما نکته قابل توجهی که در این جا وجود دارد این است که در برخی از نصوص کهن^۲، امر به آموختن «فقه الحدیث» به منظور مقابله با کسانی که روایات را تفسیر به رأی می‌کردند، وجود دارد که این مطلب خود، حاکی از آن است که فهم دقیق حدیث، ما را از هرگونه رأی و قیاس بی‌نیاز می‌کند.

۲. علم الرجال: این علم راویان حدیث را از جنبه‌هایی که در اطمینان و یا عدم اطمینان به روایت آن‌ها مؤثر است، مورد بررسی قرار می‌دهد. در واقع این علم، موضوع وثاقت و یا عدم وثاقت راویان حدیث و نیز هرآنچه به این موضوع مربوط می‌شود، از جمله دقت راوی در نقل و یا عدم خلط بین نصوص را دربردارد. هم‌چنین علم الرجال عهده‌دار بحث از هویت راوی نیز هست و به طور دقیق، اسم، پدر و کنیه راوی و عناوینی که با آن‌ها از او یاد شده است، را مشخص می‌کند؛ برای نمونه، اگر عناوین متعددی برای اشاره به یک راوی خاص به کار رفته، و مقصود از همه آن‌ها نیز یک فرد است، علم رجال این عناوین و آن فرد را به دقت بررسی و مشخص می‌کند تا محقق دچار اشتباه نشده و گمان نکند این عناوین، حاکی از افراد متعددی است.^۳

تاریخ این علم به قرن دوم هجری بازمی‌گردد. البته کتاب‌های رجالی‌ای که به دست ما رسیده است، در قرن سوم هجری تألیف شده است. نکته جالب توجه این است که از تألیفات علمای شیعه در این حوزه از قرن دوم هجری چیزی به دست نیامده و نگارش اولین تألیفی که امروزه در دست است (رجال البرقی) به قرن سوم هجری

۱. رک: معرفة علوم الحدیث، حاکم نیشابوری، ص ۶۳- ۸۵.

۲. حاکم نیشابوری در این راستا روایت ذیل را نقل می‌کند: «از ابوطیب کرابیسی شنیدم که به نقل از ابراهیم بن محمد بن یزید مروزی و او از علی بن خشرم نقل کرد: در مجلس سفیان بن عیینه بودیم که گفت: ای اصحاب حدیث، فقه الحدیث را بیاموزید که مفسران به رأی بر شما غلبه کنند. ابوحنیفه هیچ چیزی نگفته است، مگر این که ما در آن موضوع یک یا دو حدیث نقل می‌کنیم». معرفة علوم الحدیث، ص ۶۶.

۳. برای نمونه، عناوین ذیل را در معجم رجال الحدیث ملاحظه نمایید: «ابن ابی عمیر» د: ج ۲۲، ص ۱۰۱، شرح حال ۱۴۹۹۷؛ «محمد بن ابی عمیر» د: ج ۱۴، ص ۲۷۹، شرح حال ۱۰۰۱۸ و «محمد بن زیاد الأزدی» د: ج ۱۶، ص ۹۲، شرح حال ۱۰۷۶۶.

بازمی‌گردد؛ در حالی که هم‌اکنون تعداد زیادی از تألیفات اهل سنت در این زمینه وجود دارد که در قرن دوم هجری به رشتهٔ تحریر درآمده است.

۳. فهرست‌ها: فهرست‌ها، مؤلفان، جایگاه علمی آنان و مسائل مربوط به روایت آن‌ها را بررسی می‌کنند؛ مسائلی از قبیل: وثاقت و عدم وثاقت مؤلفان، کتاب‌هایی که تألیف کرده‌اند، نسخه‌ها و اختلاف‌های آن‌ها، و دیگر اموری از این دست که از سویی، جایگاه و ارزش علمی این کتاب‌ها را به ما می‌شناساند و از این ره‌گذر صحت اعتماد به این کتاب‌ها را معلوم می‌کند و از سوی دیگر، جایگاه مؤلفان این کتاب‌ها را در نزد محدثان برای ما آشکار می‌سازد. از مهم‌ترین فهرست‌هایی که در محافل علمی مورد اعتماد و مراجعه است، می‌توان به *فهرست اسماء مصنفی الشیعة* که امروزه به *رجال نجاشی* شهرت دارد و نیز *الفهرست شیخ طوسی*، اشاره کرد؛ اگر چه در این زمینه کتاب‌های دیگری نیز تألیف شده است.

شایان ذکر است، مبحث دیگری نیز وجود دارد که گاه در زمرهٔ فروع فهرست‌ها قرار می‌گیرد و گاه به استقلال از آن یاد می‌شود؛ «منبع‌شناسی» است که ارزش منابع حدیثی را بررسی می‌کند. در منبع‌شناسی هر کتاب حدیثی به تنهایی بررسی می‌شود تا نقاط ضعف و قوت آن شناخته شود و معلوم گردد که تا چه اندازه می‌توان به احادیث روایت شده در آن اعتماد کرد؛ البته در این راستا مسائلی هم‌چون: جایگاه علمی مؤلف، مقبولیت کتاب در بین محدثان و اعتماد آنان به کتاب، شهرت داشتن و شاذ بودن روایات آن و هر آن‌چه به وثوق کتاب و روایات آن مربوط است مورد توجه قرار می‌گیرد.

۴. **وضع و نقد:** یکی دیگر از محورهای علوم حدیث، نقد و بررسی حدیث به منظور بازشناسی حدیث مقبول از مردود - از حیث صدور و حجیت - است. در این بخش از علوم حدیث، حدیث با مبانی و معیارهای متعددی، از جمله: موافقت یا عدم مخالفت با قرآن، موافقت با مبانی فقهی و اعتقادی، انسجام با وقایع تاریخی، انسجام درونی متن، شاذ نبودن حدیث نزد محدثان، عمل فقها به آن و معیارهایی از این قبیل، سنجیده می‌شود و بدین وسیله از حیث صدور و حجیت، ارزش‌گذاری می‌گردد. به دیگر سخن، هدف اصلی از نقد حدیث، غربال احادیث است؛ تا بتوان آن دسته از احادیثی که امکان انتساب آن‌ها به معصوم وجود دارد را شناخت. این غربال‌گری و

تصفیه نیز با عرضه روایات به معیارها و اتکا به قرائن موجود در متن حدیث و مصادر روایت‌کننده آن و نیز هر آن چه که ممکن است به نوعی قرینه‌ای برای اطمینان یا عدم اطمینان به حدیث باشد، انجام می‌شود.

۵. اختلاف الحدیث: کسی که با احادیث در ارتباط است، گاهی در مرحله عمل به حدیث، با احادیثی مواجه می‌شود که به خاطر تنافی و اختلاف آن‌ها با یکدیگر، عمل به همه آن‌ها امکان ندارد. چنان‌که اگر در روایتی فعل معینی مجاز شمرده شده باشد و در روایت دیگری از آن فعل خاص منع شده باشد، مکلف - در مقام عمل - در این که به اولی عمل کند یا دومی، دچار تحیر می‌شود. از این رو، باید علمی وجود داشته باشد که روش برخورد با این‌گونه احادیث و چگونگی جمع بین آن‌ها و یا ترجیح یکی بر دیگری و یا رد همه آن‌ها و رجوع به قواعد را بیاموزد. علم اختلاف الحدیث عهده‌دار این مهم است و بر اساس قواعد و مراحل مشخصی، اختلافات موجود میان احادیث را از بین می‌برد تا مکلف بتواند به آن‌ها عمل کند.

۶. مشکل الحدیث (غریب الحدیث): شکی نیست که خواننده روایات، گاهی با احادیثی مواجه می‌شود که فهم آن‌ها دشوار بوده و به آسانی ممکن نیست؛ از این رو می‌بایست روشی علمی برای فهم این نصوص وجود داشته باشد. علم «مشکل الحدیث» یا «غریب الحدیث» با ارائه روشی مناسب برای فهم نصوصی از این دست، به این مهم می‌پردازد. البته برخی مشکل الحدیث و غریب الحدیث را دو علم مختلف می‌دانند و موضوع غریب الحدیث را احادیثی قرار داده‌اند که فهم آن‌ها به دلیل وجود کلمات غریب و مبهم، دشوار است، در حالی که موضوع علم مشکل الحدیث را احادیثی می‌دانند که به دلایلی غیر از این، دچار ابهام و پیچیدگی هستند.

۷. اسباب ورود حدیث: بی‌شک مدلول کلام، تابع قرائن است؛ چه آن قرائن لفظیه باشد و چه حالیه یا مقامیه و یا حتی قرائنی باشند که در چارچوب ارتکازات عرفی جای می‌گیرند، چرا که ما در سخنانمان با تکیه به ارتکازاتی عرفی سخن می‌گوییم که در سیاق الفاظ ظاهر نمی‌شوند، اما در تعیین معنا و مقصود کلام مؤثر هستند؛ بنابراین مدلول یک عبارت مشخص می‌تواند با تفاوت قرائن، تغییر پیدا کند. با رجوع به محاورات عرفی این مطلب به خوبی، آشکار می‌شود.

آن چه راویان به نقل آن پرداخته‌اند، تنها سخن [معصوم] بوده و صرفاً محصور به

دایرة الفاظ است؛ به عبارت دیگر، در این روایات تنها قرائن لفظیه نقل شده و دیگر قرائن مسکوت باقی مانده است. بنابراین اگر حدیث، قرائن دیگری غیر از قرائن لفظیه - اعم از قرائن حالیه، مقامیه و ارتکازات عرفی - داشته باشد، علم «اسباب ورود حدیث» به بیان آن قرائن می‌پردازد^۱ تا مقصود و مراد حدیث به دقت معلوم شود.

۸. تاریخ الحدیث: اگر احادیثی را که امروزه به دست ما رسیده است به دقت بررسی کنیم، درمی‌یابیم که شرایط گوناگون از جهاتی بر این احادیث تأثیرگذار بوده‌اند؛ برای مثال، روایات امام باقر و امام صادق علیهما السلام ویژگی‌هایی دارند که با خصوصیات روایات امیرالمؤمنین علی علیه السلام متفاوت است، همان‌طور که روایات امیرالمؤمنین علیه السلام با روایات امام هادی و امام عسکری علیهما السلام تفاوت دارد. این تفاوت اختلافی است که با در نظر گرفتن شرایط تاریخی در میان خود روایات وجود دارد.

نوع دیگر تأثیر شرایط تاریخی در روایات، از جهت اهتمام محدثان و تعامل آنان با احادیث در بازه‌های زمانی مختلف است. محدثان همواره در طول تاریخ به تدوین و جمع‌آوری احادیث همت گماشته‌اند، اما گاهی به یک جانب خاص از روایات، اهتمام ویژه‌ای از خود نشان داده‌اند؛ برای مثال، توجه برخی محدثان در بازه‌ای خاص به جنبه‌های بلاغی روایات معطوف بوده است و برخی دیگر و در بازه‌ای دیگر به روایات فضایل اهتمام ورزیده‌اند؛ بنابراین تبیین این جوانب و بررسی این ویژگی‌ها می‌تواند نقش مؤثری در ارتباط ما با احادیث و اعتماد به آن‌ها ایفا کند، چنان‌که در فهم روایات نیز تأثیرگذار خواهد بود. این مهم، همان چیزی است که علم تاریخ الحدیث به عهده گرفته است.

۹. درایة الحدیث: بی‌شک همه احادیث از لحاظ سندی به یک اندازه معتبر نیستند؛ در سند برخی از احادیث همه راویان ثقة هستند و در سلسله سند برخی دیگر از روایات، راویان غیرثقه نیز وجود دارند. همان‌طور که سند برخی از روایات به معصوم متصل است و برخی دیگر این‌گونه نیستند؛ مثلاً برخی طبقات و حلقات سند روایت

۱. برای مثال، مدلول جمله: «سید صدر فرمود»، با توجه به زمینه صدور این حدیث و قرائن آن تغییر می‌کند؛ اگر گوینده این جمله در عراق و از پیروان یا شاگردان سید محمد باقر صدر علیه السلام باشد، این امر دلالت بر این دارد که مقصود وی، سید محمد باقر صدر است؛ اما اگر این فرد از پیروان و مریدان سید محمد صدر علیه السلام باشد، جمله وی به سید محمد صدر انصراف پیدا می‌کند؛ و نیز اگر گوینده در لبنان باشد، سخن او به امام موسی صدر منصرف می‌شود؛ بنابراین در این جا اختلاف معنا، ریشه در اختلاف قرائن و زمینه صدور کلام دارد.

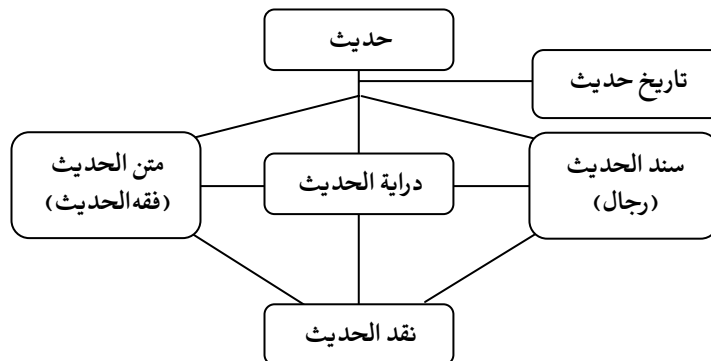
مفقود است. هم چنین ممکن است راویان حدیث، همگی امامی و شیعه باشند و یا این که برخی از راویان از اهل سنت باشند. هر یک از این اقسام، اصطلاح مخصوصی دارند که برای تبیین منزلت و میزان وثوق احادیث به کار می‌روند و محقق با استفاده از این اصطلاحات به امکان اعتماد به صحت حدیث یا عدم آن پی می‌برد.

به همین ترتیب متون روایات نیز، انواع متنخلفی دارند؛ نصوص از این جهت منسجم یا مضطرب یا مصحف یا محرف و یا... هستند. هر یک از این اقسام نیز اصطلاح خاص خود را دارد. علاوه بر جهت متن و سند حدیث، اصطلاحات دیگری نیز وجود دارد که دیگر جوانب حدیث، مانند منابعی که حدیث را روایت کرده‌اند یا طرق تحمل حدیث، را در بر می‌گیرند.

بنابراین درایة الحدیث به بررسی ویژگی‌های حدیث از حیث سند و متن و مصدر روایت‌کننده و طرق تحمل روایت می‌پردازد و برای هر یک از این ویژگی‌ها، اصطلاح خاصی جعل می‌کند که حاکی از آن خصوصیت بوده و وضعیت روایت را برای محقق به خوبی مشخص می‌کند و از این ره‌گذر محقق می‌تواند موضع خود را در تعامل و برخورد با روایت معلوم کند.

آن چه بیان شد، مهم‌ترین علوم حدیث بود. اکنون به ساختار این علوم و انواع پیوستگی و ارتباط آن‌ها با یکدیگر می‌پردازیم، و از این سؤالات پرده برمی‌داریم که آیا این علوم، همه در یک جایگاه هستند و یا مراتب مختلفی دارند؟ و اگر مراتب مختلفی دارند، کدام یک از آن‌ها اصلی و اساسی است و کدام یک فرعی؟

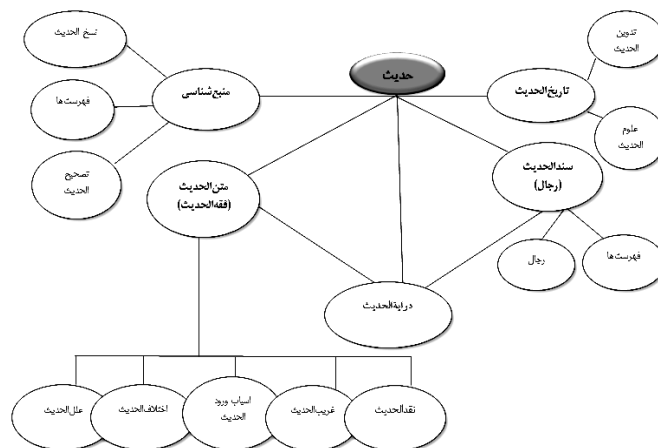
پاسخ: اشکال گوناگونی برای این ساختار ارائه شده است که در ادامه، به دو نمونه از آن‌ها اشاره می‌کنیم. برخی از محققان ساختار ذیل را برای علوم حدیث طراحی کرده‌اند:



نکته مهم در این ساختار این است که علوم اساسی حدیث در آن، فقط پنج علم است: فقه الحدیث، رجال، درایة الحدیث، نقد الحدیث و تاریخ الحدیث، و دیگر علوم در ذیل یکی از عناوین مذکور قرار می‌گیرد.

محور تقسیم در این ساختار اجزای حدیث است؛ از آن جا که یک حدیث دارای دو جزء، یعنی سند و متن است، دو علم رجال و فقه الحدیث جایگاه‌های اساسی علوم حدیث را به خود اختصاص داده‌اند، در حالی که درایة الحدیث و بیان اصطلاحات حدیثی در بین این دو قرار گرفته است، تا ارتباط آن با متن و سند به خوبی نشان داده شود. هم‌چنین نقد الحدیث نیز در جایگاهی شبیه درایة الحدیث قرار گرفته است، اما از آن جا که ارتباط نقد الحدیث با دیگر علوم گسترده‌تر است، در ذیل تمامی علوم آورده شده است تا ارتباط و پیوستگی آن با همه علوم مذکور، معلوم شود.

تا این جا، جایگاه چهار علم از مجموعه علوم حدیث در این ساختار نشان داده شد. اما علم تاریخ الحدیث، در نقطه‌ای مشرف بر همه علوم و بالاتر از آن‌ها قرار داده شده است، زیرا بررسی تاریخ علوم حدیث همانند بررسی تاریخ خود حدیث، از اهمیت بالایی برخوردار است و از این روست که با خود حدیث و همه علوم آن ارتباط عمیقی دارد. یکی دیگر از محققان^۱ ساختار دیگری برای علوم حدیث ارائه کرده است؛ وی پنج علم از علوم حدیث را علوم اصلی و دیگر علوم را علوم فرعی قرار داده و این مجموعه را به شکل ذیل می‌توان نشان داد:^۲



۱. رک: دانش حدیث، ص ۲۳.

۲. آن چه در این جا آورده شده، شکل کامل این هندسه است و محقق مذکور در نمودار ارائه شده، تنها جایگاه علوم اصلی را بیان کرده است.

این محقق، علوم «غریب الحدیث»، «اسباب ورود حدیث»، «اختلاف الحدیث»، «علل الحدیث» و «نقد الحدیث» را از فروع فقه الحدیث که خود، از ارکان علوم حدیث است، قرار داده است. هم‌چنین دو عنوان «رجال» و «فهرست‌ها» را در فروع سند الحدیث (رجال) ذکر کرده و عناوین «شناخت نسخه‌ها»، «فهرست‌ها» و «تصحیح‌المتون» را به عنوان فروع «منبع‌شناسی»، آورده است.

در این جا این پرسش مطرح می‌شود: آیا این دو ساختار و دیگر ساختارهایی از این قبیل، با جایگاه و منزلت هر یک از علوم حدیث در نزد محدثان بزرگوار شیعه، اعم از متقدمان و متأخران، متناسب و هم‌آهنگ است؟ و یا تنها با مبانی برخی از محدثان انسجام دارد؟ به دیگر سخن، معیارها و اصول محدثان متقدم با مبانی و معیارهای متأخران، متفاوت است؛ متقدمان در تعیین حجیت یا عدم حجیت حدیث، به مسلک حجیت عقلاییه - که مسلک وثوق نیز نامیده می‌شود - معتقد بوده‌اند، در حالی که متأخران، به حجیت تعبیه اعتقاد دارند. حجیت تعبیه به این معناست که اخبار و احادیثی که صفات خاصی مثل وثاقت راویان سند را داشته باشند، تعبداً حجیت دارند؛ بنابراین اگر حدیثی یکی از این صفات مورد نظر را داشت، حجت است و در غیر این صورت، حجیت ندارد.

شایان ذکر است، روش مورد اعتماد محدثان متقدم و متأخر سنی مذهب، روش «حجیت تعبیه سندی» بوده و هست؛ به این معنای که هر حدیثی که از حیث سند، صحیح باشد حجیت دارد و در غیر این صورت فاقد حجیت است.

پرسش: آیا این دو ساختار با هر دو مبنا انطباق و انسجام دارد یا تنها با یکی از این دو مبنا هم‌آهنگ است؟

در پاسخ به سؤال مزبور باید گفت، هر دو ساختار مذکور بر یک اساس مشترک، بنا شده‌اند و آن این‌که حدیث، دو جزء اصلی دارد که عبارت‌اند از: سند و متن. این دو، در واقع ارکان دیگر علوم حدیث هستند و از آن جا که ارزیابی حدیث با ملاحظه سند آن انجام می‌شود، علم رجال جایگاه ویژه‌ای را در بین دیگر علوم حدیث به خود اختصاص داده است. از سوی دیگر، فقه الحدیث به عنوان علمی که بررسی و فهم متن حدیث را به عهده دارد، در موقعیتی مشابه علم رجال قرار گرفته است.

این نگرش، مبتنی بر مبناهای حجیت تعبیه است و بر این پایه بنا شده است که

معیار ارزیابی حدیث از حیث صدور تنها، علم رجال و ارزیابی اسناد حدیث است؛ در حالی که این روش، فقط روش متأخران است و محدثان متقدم به مسلک وثوق اعتقاد داشته و علم رجال را محور و معیار اساسی ارزیابی روایات از حیث صدور نمی دانند؛ بلکه آنان در ارزیابی روایات، هم زمان به بررسی راویان سند و متن حدیث^۱ و منبع آن می پرداخته اند. از این روست که می بینیم شیخ کلینی رحمته الله از نقل روایت برخی بزرگان، اعراض کرده است؛ در صورتی که اگر تنها معیار، وثاقت راویان بود حتماً از این بزرگان نیز نقل روایت می فرمود. بنابراین روایتی که ایشان (قدما) به آن وثوق و اطمینان پیدا کنند، برایشان حجت است و آن را روایت و به آن عمل می کنند، و در این میان فرقی نمی کند که سند آن صحیح باشد یا ضعیف. هم چنین روایتی که به آن اطمینان نیابند، از نظر ایشان فاقد حجیت است و به همین جهت، چه سند آن روایت صحیح باشد و چه ضعیف، آن را روایت نکرده و به آن عمل نمی کنند. از این روست که می بینیم در کتب اربعه، روایات بسیاری وجود دارد که از لحاظ سندی ضعیف هستند.

از آن چه بیان شد معلوم می شود که علم رجال بر اساس مکتب محدثان قدیم، در جایگاه اساسی و محوری در میان علوم حدیث قرار نمی گیرد. البته ما به طور کلی، جایگاه این علم در نزد متقدمان را نفی نمی کنیم، بلکه سخن در این است که این علم در نزد ایشان از جایگاهی محوری و اساسی برخوردار نبوده است. هم چنین با این بیان روشن شد که این دو ساختار - از این جهت - تنها با روش دوم (مسلک حجیت تعبدیه) منسجم هستند، چرا که روش مبتنی به تعبد در حجیت، معتقد است که هر حدیثی که دارای صفات خاصی مثل صحت سند باشد، حجت است و از سویی واضح است که شناخت صحت و سقم سند حدیث، تنها با استفاده از علم رجال انجام می شود؛ بنابراین این علم به عنوان محور اصلی مباحث و علوم حدیث قرار می گیرد.

از سوی دیگر، یکی از ویژگی های میراث حدیثی شیعه، مکتوب بودن این میراث

۱. برای مثال، این امور در بررسی متن مورد لحاظ واقع می شود: موافقت و یا عدم موافقت با قرآن کریم، عدم مخالفت با اصول و مسلمات فقهی و اعتقادی، انسجام متن، عدم اعراض محدثان از آن و دیگر اموری از این قبیل که به نحوی از انحاء، در اعتماد و وثوق به روایت، نفیاً و اثباتاً تأثیرگذار هستند.

است، برخلاف میراث حدیثی اهل سنت که بیش از یک قرن پس از صدور آن به رشته تحریر و تدوین درآمده است. از این رو، علم رجال در میان اهل سنت، جایگاه ویژه‌ای دارد؛ زیرا اهل سنت برای اثبات صدور روایت، راهی جز ملاحظه راویان حدیث و ارزیابی اسناد نداشته و ندارند؛^۱ برخلاف محدثان شیعه که با استفاده از امور متعددی به این مهم نایل می‌شوند؛ اموری از قبیل: بررسی منابع حدیث و ملاحظه خصوصیات آن منابع و مؤلفان و نسخه‌های آن‌ها و بررسی راه‌های وصول این منابع که همه و همه در ارزیابی روایات نقش مهمی ایفا می‌کنند؛ به همین جهت، فهرست‌ها و منبع‌شناسی در مکتب حدیثی قدیم شیعه، جایگاه والایی دارد، در حالی که این دو، در مکتب حدیثی جدید شیعه و نیز دیدگاه حدیثی اهل سنت، از چنان جایگاهی بهره‌مند نیستند. اشاره به این نکته نیز لازم است که با توجه به نکات مطرح شده، رجال، میان شیعه و اهل سنت دارای جایگاه بود، ولی فهرست‌ها از ویژگی‌های مکتب پیروان اهل بیت علیهم‌السلام است.

بنابراین آن‌چه با مسلک وثوق مناسبت دارد این است که فهرست‌ها در ساختار مذکور علوم حدیث، جایگاه مناسب خود را داشته باشند، نه این‌که در زمره فروع علم رجال شمرده شوند، که معنای آن این است که اصل، علم رجال بوده و فهرست‌ها فرع آن هستند؛ حتی این نگاه، این ذهنیت را برای مخاطب ایجاد می‌کند که فهرست‌ها، کتبی رجالی بوده و برای ارزیابی روایات استفاده می‌شوند، در حالی که فهرست‌ها، تألیفات حدیثی [و نه خود روایات] را با توجه به جایگاه مؤلفان آن‌ها، مورد ارزیابی قرار می‌دهند.

پرسش دوم: جایگاه درایة الحدیث و اصطلاحات حدیث در دو مکتب مذکور کجاست؟ آیا جایگاهی که در دو ساختار گذشته برای این علم در نظر گرفته شده است، با جایگاه واقعی آن در هر دو این مکتب، تناسب دارد یا این‌که تنها حاکی از جایگاه این علم در یکی از دو مکتب پیش‌گفته است؟

۱. دلیل این مدعا آن است که مکتب حدیثی اهل سنت، به علم رجال اهتمام والایی ورزیده است، تا جایی که این اهتمام بیش از توجهی است که مکتب حدیثی شیعه به علم رجال داشته است؛ از این روست که اگر به کتب تألیف شده در این علم در میان هر دو مکتب نگاهی داشته باشیم، درمی‌یابیم که تألیفات مکتب اهل سنت خیلی بیشتر از تألیفات شیعه در این زمینه بوده و نیز مکتب اهل سنت در این زمینه پیش‌گام‌تر از مکتب شیعه است؛ برخلاف محدثان شیعه که تألیفات ایشان در این زمینه، هم کمتر و هم متأخرتر است.

در آشنایی اجمالی با علوم حدیث، بیان کردیم که علم درایة الحدیث، اصطلاحات مربوط به سند و متن حدیث، مصدر روایت‌کننده، طرق تحمل روایت و ویژگی‌های راویان آن را برمی‌رسد تا از این ره‌گذر، وضعیت حدیث در این جهات برای محقق روشن شود تا بتواند موضع خودش را نسبت به حدیث، معلوم کند. هم‌چنین، در ضمن پاسخ به پرسش اول روشن شد که محدثان متأخر شیعه و مکتب حدیثی سنی برای ارزیابی حدیث، مبنای حجیت تعبدیه را در پیش گرفته‌اند، که در این مبنا ارزیابی حدیث از طریق بررسی اسناد آن، انجام می‌شود؛ به این صورت که اگر همه راویان آن ثقه باشند، حدیث صحیح بوده و عمل به آن لازم است، اما در غیر این صورت، روایات از نظر ایشان به حالات گوناگونی تقسیم می‌شوند؛ عمل به برخی از این روایات جایز است و عمل به بعضی دیگر جایز نیست.

به دیگر سخن، از آن‌جا که از نظر این دسته از محدثان، معیار صحت حدیث فقط و فقط سند آن بوده است، به این نیاز پیدا کردند که سند حدیث را به اقسام مختلفی تقسیم کنند تا حدیث حجت را از غیر آن بازشناسند؛ بنابراین برای هر یک از این اقسام، اصطلاح خاصی جعل کردند تا شناخت آن قسم آسان‌تر گردد. از این روست که علم درایة الحدیث در این مکتب (حجیت تعبدیه) دارای جایگاه آشکاری است.

اما از آن‌جا که معتقدان به مسلک وثوق یا حجیت عقلاییه - که این مسلک فقط به پیروان اهل بیت علیهم‌السلام اختصاص دارد - محور حجیت حدیث را فقط وثوق می‌دانند، از این رو نیازی به درایة الحدیث ندارند؛ زیرا چه بسا حدیثی صحیح‌السند باشد، اما این دسته از محدثان، آن را حجت ندانند، چنان‌که ممکن است سند حدیثی ضعیف باشد و ایشان حجیت آن را بپذیرند. به همین جهت، علم درایة الحدیث در نزد محدثان متقدم، وجود چشم‌گیری نداشت و ایشان در این علم تألیفی ندارند، و اولین کسی که در میان امامیه، کتابی در این باره نوشته جناب شهید ثانی رحمته‌الله است.^۱

۱. محدث گران‌قدر جناب شیخ حرعاملی، صاحب *وسائل‌الشیعه* در شرح حال شهید ثانی رحمته‌الله می‌نویسد: «وثوق، علم، فضل، زهد، عبادت، ورع، تحقیق، تبحر، جلالت قدر، عظمت شأن و جمع فضایل و کرامات او، مشهورتر از آن است که حاجت به ذکر آن باشد و محاسن و اوصاف ستودنی‌اش بیش از آن است که به شماره و عدد درآید و مصنفات آن جناب بسیار و شهرة است... وی فقیه، محدث، نحوی، قاری، متکلم، حکیم، جامع فنون علوم و در میان امامیه اولین کسی است که در درایة الحدیث، به تألیف پرداخته است». *أمل‌الآمل*، ج ۱، ص ۸۶.

با این بیان روشن شد که در دو ساختار مذکور، علم رجال و درایه، جایگاهی متناسب با مکتب وثوق - که مکتب رایج در میان قدمای محدثان بوده است - ندارند و این جایگاهی که در این دو ساختار برای این دو علم تعریف شده است، با دیدگاه محدثان متأخر و اهل سنت، منسجم و هم‌آهنگ است.

در ذیل به بعضی از اشکالات شکلی این دو ساختار شده است:

۱. درایه، در قلب نمودار قرار گرفته است تا نشان دهنده ارتباط آن با متن و سند باشد، در حالی که سند و متن از علوم حدیث نیستند. اگر چه، علمی که عهده دار بررسی سند است، رجال و علمی که بررسی متن را بر عهده دارد، فقه الحدیث است. این کار از لحاظ روشی و تقسیم منطقی، صحیح نیست.

۲. ارتباط مذکور در این دو ساختار، یک طرفه است یا دوطرفه؟ به عبارت دیگر، رابطه علم رجال و درایه، و فقه الحدیث و درایه چیست؟

در پاسخ باید گفت: این دو ساختار چگونگی ارتباط بین موارد مذکور را نشان نمی‌دهند؛ چنان‌که رابطه بین «تاریخ الحدیث» و «نقد الحدیث» را نیز بیان نمی‌کنند. این مطلب یکی دیگر از نقاط ضعف این دو ساختار است.

۳. در ساختار دوم، بر این مبنا که بررسی تاریخ هر یک از علوم حدیث، مانند بررسی تاریخ خود حدیث، امری ضروری است، «تاریخ تدوین حدیث» و «تاریخ علوم حدیث» در فروع «تاریخ الحدیث» ذکر شده‌اند؛ در حالی که تاریخ تدوین حدیث و تاریخ علوم حدیث، دو علم متفاوت می‌باشند، و منظور از تاریخ حدیث فقط اولی (تاریخ تدوین حدیث) است. همان‌طور که در توضیحات اجمالی که در ابتدا در مورد هر یک از علوم حدیث داده شد، به این موضوع اشاره کردیم. در واقع، تاریخ علوم حدیث، اساساً هیچ ربطی به تاریخ حدیث ندارد. البته ما ضرورت بحث از تاریخ هر یک از علوم حدیث را انکار نمی‌کنیم، بلکه آن چه در این جا منکر آن هستیم این است که محل بحث از تاریخ علوم حدیث، تاریخ حدیث باشد و بر این نظریه که تاریخ خاص هر علم باید در خود آن بحث و بررسی شود. از این روست که می‌بینیم مطالعه و بررسی تاریخ علوم حدیث در کتب مخصوص به تاریخ حدیث، جایی ندارد.^۱

۱. در این باره، رک: سید محمد کاظم طباطبایی، تاریخ حدیث شیعه.

۴. در ساختار اول، «نقدالحدیث» در جایگاهی قرار گرفته است که سند و متن و درایة الحدیث را در برمی گیرد، در حالی که درایه در مقابل سند و متن نیست، بلکه موضوع آن حدیث از لحاظ متن و سند است؛ و نیز نقدالحدیث خصوص خود حدیث را بحث می کند و علوم حدیث را در بر نمی گیرد و لذا در بردارنده درایة الحدیث نخواهد بود.

هم چنین «نقدالحدیث» در ساختار دوم، در ضمن فروع فقه الحدیث جای گرفته است، با آن که هدف از علم «نقدالحدیث» غربال و پالایش احادیث و شناخت روایت مقبول از غیرمقبول است، و هدف «فقه الحدیث» فهم صحیح خود حدیث است؛ بنابراین نباید «نقدالحدیث» را از فروع «فقه الحدیث» قرار داد.

آن چه به نظر شایسته این مقام می آید، این است که ساختار علوم حدیث در قالبی ریخته شود که اولاً، با علوم حدیث مورد نظر پیروان مذهب اهل بیت علیهم السلام تناسب داشته باشد و ثانیاً، منزلت و جایگاه هر یک از این علوم به خوبی روشن شود. چنان که دیدیم، ریشه اشکالی که بر دو ساختار مذکور وارد می شد، اساس تقسیم آن ها بود؛ چرا که این ساختارها، اساس تقسیم علوم حدیث را اجزای حدیث (سند و متن) قرار داده بودند که این روش، مطابق نظر محدثان متأخر و محدثان سنی مذهب است، در حالی که این اساس خالی از اشکال نیست، زیرا سند، جزئی از حدیث نیست، بلکه تنها وسیله ای برای وصول به حدیث است، همان طور که منابع نیز وسیله دیگری برای رسیدن به حدیث هستند؛ بنابراین اگر سند را جزئی از حدیث قرار دادیم، پس باید منبع را نیز جزئی از حدیث قرار دهیم؛ به عبارت دیگر، بهتر است اجزای حدیث را سه جزء بدانیم: سند، متن و منبع، در حالی که هیچ کس قائل به این مطلب نیست. پس بهتر است اساس و محور دیگری برای تقسیم علوم حدیث انتخاب کنیم که بر پایه آن، هر یک از علوم در جایگاه مناسب خود - و منطبق بر هر دو دیدگاه قدیم و جدید - قرار بگیرد.

محقق، در ارتباط با حدیث سه مرحله اساسی ذیل را پیش رو دارد:

- صدور حدیث و حجیت آن؛

- فهم حدیث؛

- عمل به حدیث.

بنابراین شایسته است، هریک از علوم حدیث در این چارچوب کلی، موضع مناسب خود را پیدا کنند و مباحث مرتبط با آن‌ها و حلقه‌های میان‌ی بین آن مباحث، در موضع چهارم قرار بگیرند. بنابراین به نظر می‌رسد، مناسب است ساختار علوم حدیث را به چهار قسمت تقسیم کنیم؛ این اقسام عبارت‌اند از:

۱. حجیت حدیث

الف. علم رجال

ب. فهرست‌ها

ج. وضع و نقد

د. منبع‌شناسی حدیث

۲. فهم حدیث

الف. فقه الحدیث

ب. مشکل الحدیث (غریب الحدیث)

ج. اسباب ورود حدیث

۳. عمل به حدیث (اعتقادی و عملی)

الف. اختلاف الحدیث

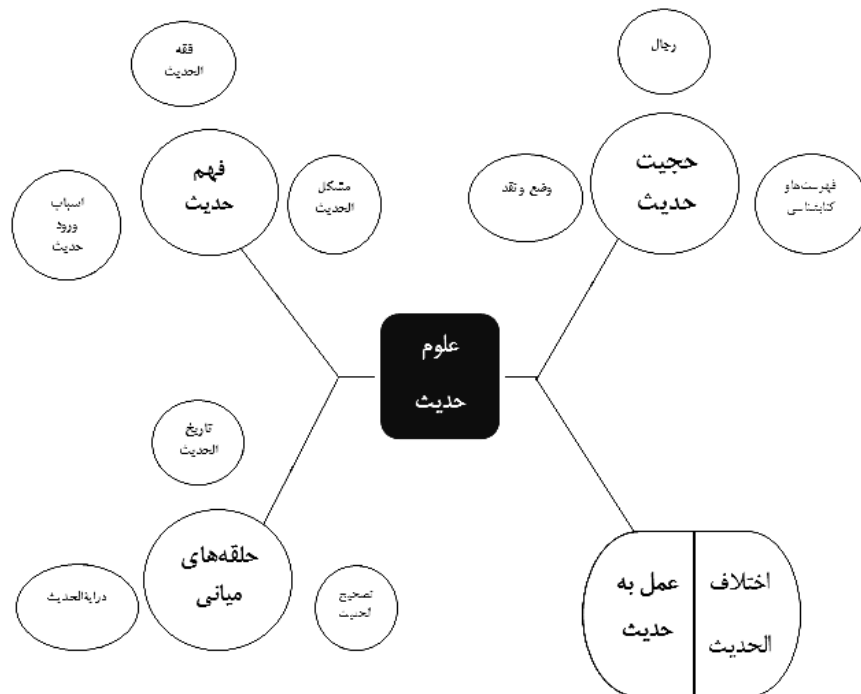
۴. حلقه‌های میان‌ی (مباحث مرتبط)

الف. تاریخ الحدیث

ب. درایة الحدیث

ج. تصحیح الحدیث

در این ساختار، جایگاه هریک از علوم روشن شده است و علاوه بر این که در آن هر یک از این علوم در موضع مناسب خویش قرار می‌گیرد، با هر دو مکتب حدیثی قدیم و جدید شیعه نیز تناسب و انسجام دارد. هم‌چنین این قابلیت را دارد که مباحث جدیدی را که ممکن است در آینده به مجموعه علوم حدیث افزوده شود، در خود جای دهد. این ساختار را می‌توان به این شکل نشان داد:



نتیجه

از آن چه گذشت، به ضرورت ارائه ساختار و نظامی برای علوم حدیث پی بردیم؛ ساختاری که از سویی منزلت و جایگاه هر یک از علوم حدیث را نشان دهد و از سوی دیگر، علوم اصلی و علوم فرعی را مشخص کند؛ افزون بر این که این ساختار می‌بایست با مبانی و دیدگاه‌های حدیثی محدثان شیعه، منسجم و هم‌آهنگ باشد.

هم‌چنین روشن شد که دو ساختار مذکور و ساختارهایی شبیه به آن‌ها، دارای چنین صفاتی نیستند، چه این که برخی از علوم را در جایگاهی قرار داده‌اند که با منزلت واقعی آن‌ها تناسب ندارد، زیرا این ساختارها تنها با یکی از دو مکتب حدیثی مورد بحث در حجیت حدیث، هم‌آهنگی دارد. از این روست که معتقدیم باید ساختار جدیدی ارائه شود که با هر دو مکتب و با دیدگاه‌های محدثان قدیم و متأخر، هم‌آهنگ باشد و نیز ارزش و جایگاه هر علم از علوم حدیث را - از نظر شیعه - به خوبی نشان دهد. در این راستا ساختار جدیدی برای علوم حدیث ارائه شد و امید است که در آن، غرض

مطلوب حاصل شده و از عیب و نقص خالی باشد.
«من خود را از گناه تبرئه نمی‌کنم، زیرا نفس طغیان‌گر، بسیار به بدی فرمان
می‌دهد، مگر زمانی که پروردگارم رحم کند، چرا که پروردگارم بسیار آمرزنده و
مهربان است»^۱.

۱. «وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ». یوسف، آیه ۵۳.

کتاب نامه

- *أمل الآمل، الحر العاملي، تحقيق: السيد أحمد الحسيني، بغداد: مكتبة الأندلس، بی تا.*
- *تاریخ حدیث شیعه، سید محمد کاظم طباطبایی، تهران: سمت؛ دانشکده علوم حدیث، ۱۳۸۸ ش.*
- *دانش حدیث، جمعی از مدرسان دانشکده علوم حدیث قم، قم: نشر جمال، ۱۳۸۹ ش.*
- *معجم رجال الحدیث، آیه الله العظمی خویی، قم: مرکز نشر آثار شیعه، ۱۴۱۰ ق - ۱۳۶۹ ش.*
- *معرفة علوم الحدیث، الحاکم النیسابوری، تحقیق: لجنة إحياء التراث العربی فی دار الآفاق الجديدة وتصحيح السيد معظم حسين، بیروت: منشورات دار الآفاق الحدیث، چهارم، ۱۴۰۰ - ۱۹۸۰ م.*